

افقی در زمانه بی افقی

گزارشی از نشست نقد رمان «می‌می زَمَت» با حضور رضا امیرخانی و محمدمهدی رسولی

نشست نقد و بررسی رمان «می‌می زَمَت»، تازه‌ترین اثر محمدمهدی رسولی، با حضور نویسنده اثر و نقد و تحلیل رضا امیرخانی برگزار شد. در این نشست، دو نویسنده به واکاوی زوایای پنهان این رمان عاشقانه، چالش‌های خلق شخصیت یک فرد مبتلا به سندروم داون و جایگاه «عشق» در زمانه معاصر پرداختند.

▼ ادای دین به جامعه سندروم داون

در ابتدای این نشست، نویسنده اثر، «می‌می زَمَت»، دومین رمان خود پس از «رقص بسمل» را معرفی کرد و از پروسه طولانی چهارساله نگارش آن گفت. او اشاره کرد که این ایده در ابتدا قرار بود فیلمنامه‌ای سینمایی باشد، اما قالب رمان را قبل از تبدیل شدن آن به فیلمنامه انتخاب کرد تا اثر در روایت داستانی، پخته‌و سخت‌شود. رسولی انگیزه اصلی خود از نگارش این رمان را «ادای دین» به جامعه افراد دارای سندروم داون دانست؛ قشری که به گفته او، در جامعه «بیده نمی‌شوند» و به‌دلیل «اقیانوس محبت» نابی که هستند، اغلب صدایشان شنیده نمی‌شود. او با اشاره به چالش‌های نوشتن درباره این موضوع، به خاطره‌ای تلخ از لغو یک برنامه مرتبط با کتاب در رشت اشاره کرد و گفت: «وقتی کاری برای این قشر نوشته می‌شود، طبیعی است که در سایه قرار بگیرد... این از آن کارهایی است که، نه آب دارد، نه نان». نویسنده «می‌می زَمَت» همچنین به چالش خلق شخصیت اصلی، «ماهان» و درک جهان‌بینی او پرداخت. او از این گفت که در تحقیقات اولیه‌اش از خانواده‌ها، با تعاریف ساده‌انگارانه‌ای از عشق (در حد پوشیدن کت‌وشلوار دامادی) مواجه‌شده بود، اما با جست‌وجوی بیشتر و مواجهه با زوج‌های ازدواج‌کرده سندروم داون، به دیالوگ‌ها و خاستگاه‌های عمیقاً عاشقانه‌آن‌ها پی برده است.

▼ توصیه به تزکیه

درسوی دیگر این گفت‌وگو، رضا امیرخانی که خود را، نه یک منتقد، بلکه یک فعال در «کسب‌وکار کتاب» می‌داند، «می‌می زَمَت» را یکی از معدود کارهای خوبی خواند که امسال مطالعه کرده است. او شجاعت نویسنده در طبع آزمایی و فاصله گرفتن از فضای موفق قبلی خود در «رقص بسمل» را ستود، همچنین به نقد شرایط اجتماعی امروز پرداخت: «ما در زمانه بی‌افقی زندگی می‌کنیم و کار کردن برای هممان سخت است. هنر استاد رسولی این بود که در این زمانه بی‌افقی، یک «افقی» پیدا کرده است.» او این رمان را اثری با «شخصیت قرون» توصیف کرد که ادعای تغییر جهان را ندارد، بلکه مخاطب را به تزکیه و اصلاح فردی فرا می‌خواند: «زمان به ما می‌گوید، قرار نیست اتفاق خیلی عجیبی بیفتد، فقط تلاش کنيد فردای مان کمی بهتر از امروزمان باشد.» امیرخانی تأکید کرد که در دوره کنونی، همین «کارهای کوچک» اهمیت مضاعف دارند و رمان به ما یاد می‌دهد که تزکیه، در دل همین رفتارهای ساده، مثل تعارف کردن غذا به همکار، نهفته است.

▼ عشقی فراتر از محاسبه

محور اصلی این رمان، ارائه قرآنتی متفاوت از عشق است. رسولی در این‌باره توضیح داد که با انتخاب راوی‌ای که عقل معاش و محاسبه‌گری‌های مرسوم را ندارد، خواسته است مخاطب مقاوم امروزی را با عشقی خالص مواجه کند. او به صحنه‌ای از زمان اشاره کرد که ماهان پس از کتک‌خوردن به‌خاطر معشوق، طعم خون در دهانش را «خوشمزه» توصیف می‌کند: «این همان کتکی است که جامعه مدعی عشق ما امروز از آن فرار می‌کند. یا جاحالی می‌دهد یا کبودی‌های گرم‌کرده تظاهر به عاشقی می‌کند.» امیرخانی نیز این رویکرد را ستود و تأکید کرد که هنر نویسنده در آن بوده که از «ماهان» یک «شخصیت جدید» ساخته، نه یک «تیپ» کلیشه‌ای از فرد سندروم داونی. او پاکی ماهان را به «بوی بهشت» نوزاد تشبیه کرد و گفت: این رمان، ما را به‌سمت یک «فطرت» پاک و اصیل می‌برد.

▼ ستایش «کتاب‌سازی» و نقدی بر جوایز ادبی

در این نشست، امیرخانی از جنبه‌های فنی و هنری کتاب تمجید کرد و اسامی فصول کتاب را «بسیار شاعرانه، مدرن و معاصر» خواند. امیرخانی با اشاره به اهمیت «کتاب‌سازی»، طراح‌ی جلد، صفحه‌آرایی دلنشین و عطف درست کتاب، از وضعیت جوایز ادبی در ایران انتقاد کرد و آرزو کرد که کاش در جشنواره‌هایی مانند «جلال آل احمد»، جوایزی مجزا برای «کتاب‌سازی»، «ویراستاری» و «طرح جلد» در نظر گرفته می‌شد تا همان‌طور که اهدای سیمرغ به طراح‌ی پوستر در سینما، این هنر را ارتقا داد، صنعت نشر کتاب نیز از این طریق به بلوغ بیشتری برسد.



گفت‌وگویی با **وینس گیلیگان** درباره ایده خلق جهان پلوریوس شخصیت‌پردازی و جزئیاتی که زندگی در آنها جاری است

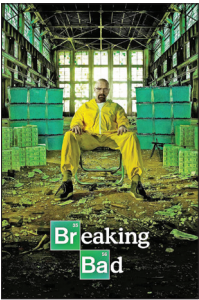
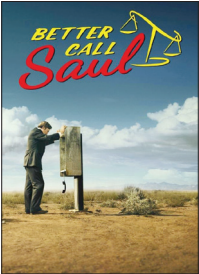
از ضدقهرمان‌ها اشباع شده‌ام



مسعود شاه‌حسینی خبرنگار گروه فرهنگ

در مطالعات فیلم، کارگردان‌ها معمولاً به نویسنده، نقاش، معمار، شاعر و حتی فیلسوف تشبیه و توصیف می‌شوند؛ هنرمندانی که با قوه خلاقه و جوهره خیال، جهانی می‌آفرینند که زنده است، حضور دارد، یکتا و یگانه است و اگر پی‌شان استوار باشد و بنیادشان محکم، ماندگار می‌شوند. هر کارگردان بزرگ به واسطه ویژگی یا مهارتی خاص شناخته می‌شود: درباره فدریکو فلینی گفته‌اند که سرشار از تخیل شاعرانه بود و جهان‌بینی انسانی‌اش را بی‌واسطه روی پرده می‌نشانند. استنلی کوبریک را «معمار کامل سینما» می‌نامند، استیون اسپیلبرگ «جادوگر قصه‌گویی تصویری» لقب گرفته و مارتین اسکورسیزی «مفسر روح و وجدان شهر» خوانده شده است. در میان مؤلفان سینما، آلفرد هیچکاک استاد تعلیق است، اینگمار برگمان فیلسوف پرده نقره‌ای و الخاندرو گونسالس ایناریتو جهانگرد روح آدمی. از سینما به تلویزیون که برویم، گرچه فرم، مختصات، منطق و قواعد روایت تغییر می‌کند، باز هم معمارانی حضور دارند که دنیاهایی نو می‌سازند که شگفت‌انگیزند، کامل و گاه هم سنگ‌آثار بزرگ سینمایی. کارگردان‌هایی که مرز میان سینما و تلویزیون را کم‌رنگ و بلکه محو کرده‌اند و هر مجموعه‌ای که روی قاب تلویزیون می‌آورند، خود اثری سینمایی است. در یک دهه گذشته دنیای تلویزیون‌چند نام بزرگ به خود دیده که وینس گیلیگان یکی از آنهاست. کارگردانی که به‌خاطر توانایی‌اش در تحول انتظارات ژانر و نوآوری‌هایش در ساخت ضدقهرمان‌های تلویزیونی بسیار ستایش شده است. منتقدان و نویسندگان حوزه رسانه، او را مغز متفکر تحول قصه‌گویی تلویزیونی می‌نامند

و برخی حتی پا را پیش‌تر گذاشته و می‌گویند او نمادین‌ترین چهره صنعت تلویزیون است و اوست که دوباره این رسانه را به عصر طلایی‌اش بازگردانده است. او متولد ۱۵ فوریه ۱۹۶۷ در ریچموند، ویرجینیاست و در دانشکده هنرهای نمایشی، سینمایی و رسانه‌ای دانشگاه نیویورک درس فیلمسازی خوانده است. گیلیگان پس از موفقیت‌های اولیه در ساخت فیلم‌های دانشگاهی به دنیای تلویزیون وارد شد و خیلی زود به‌عنوان نویسنده‌ای توانا در سریال‌های معاصر به‌خصوص سریال The X-Files (۲۰۰۳-۱۹۹۳) درخشید؛ سریالی که گیلیگان نویسنده ۲۹ قسمت بود و جز این چند فصل نیز تهیه‌کننده اجرایی‌اش بود. اما نقطه عطف اصلی در کارنامه گیلیگان زمانی رقم خورد که او با بریکینگ بد (۲۰۱۳-۲۰۰۸) یک ضدقهرمان را به تلویزیون آورد و ساختار، روایت و ذات سریال‌سازی را برای همیشه دگرگون کرد. موفقیت انفجاری «بریکینگ بد»، دنباله‌های موفق‌تری چون «بهتره با سال تماس بگیری» (۲۰۲۲-۲۰۱۵) و فیلم سینمایی ElCamino (۲۰۱۹) را به‌همراه داشت که آنها هم برایش موفقیت‌های زیادی به‌همراه آورد. حالا او دوباره با سریال پلوریوس به تلویزیون، رسانه محبوب‌اش برگشته و بار دیگر هوش و قدرت تفسیری دراماتیک خود را به‌رخ کشیده است. کارگردانی که او را باید به چشم نویسنده‌ای خلاق دید که بلد است رشد و تحول شخصیت‌هایش را به تصویر بکشد و دغدغه‌های اخلاقی‌شان را بیان و همه اینها را با جزئیات فراوان با ضربه‌نگ حادثه هماهنگ کند. کارگردانی که روایت‌اش چنان وضوح دارد که حتی‌کندترین لحظه‌های آثارش نیز عاری از تنش روانشنا‌سانه و رفتارهای انسانی باورپذیر نیست. گیلیگان در گفت‌وگویی که با کانال یوتیوبی معروف «رینجر نی‌وی» داشته، از پشت صحنه ذهن‌اش و اینکه چگونه جرقه‌ای کوچک از الهام به دنیایی پیچیده و غیرمنتظره پلوریوس تبدیل شد، پرده برمی‌دارد و نظر‌اتش درباره نوشتن برای شخصیت‌ها، علاقه‌اش به ژانر علمی-تخیلی و عقب‌کشیدن از روایت ضدقهرمان‌های شرور را شرح می‌دهد.



داستانی دوساعته‌طریقیدیا روایتی ۱۰۰ ساعته.

بیشتر که به آن فکر کردم، احتمال می‌دادم شاید قالب ایده‌ام برای یک مینی‌سریال هم مناسب باشد؛ یا شاید چیزی میان این دو. بعد نیز به این نتیجه رسیدم که شاید شخصیت اصلی بهتر است یک زن باشد، نه یک مرد. در همان زمان با بازیگری کار می‌کردم که خیلی زود در یافتن توانایی‌های چشمگیری دارد. من و پیتز گولد، ری سیهرون را برای «بهتره با سال تماس بگیری» انتخاب کرده بودیم و از همان فصل نخست، مدام یکدیگر را متوجه قدرت بازیگری او می‌کردیم. ری سیهرون کشف بزرگ ما بود و من عاشق نوشتن برای او بودم؛ سایر نویسندگان نیز همین احساس را داشتند. کارگردان‌ها نیز با شور و علاقه با او همکاری می‌کردند. حضورش مانند نسیمی تازه بود و کار کردن با او لذت خاصی داشت. به خودم گفتم اگر عاقل باشم، باید پس از پایان این سریال پروژه‌ای تازه در نظر داشته باشم. این درس را سال‌ها پیش، پس از تجربه‌ی «پرونده‌های ایکس» آموخته بودم: اینکه همیشه باید ایده دیگری در آستین داشته باشی. از همین‌رو با خودم فکر کردم که داستان‌ی برای او بنویسم.

❖ در پنج سال گذشته ایده‌ات چقدر تغییر کرده است؟ چون هرکسی دو قسمت اول «پلوریوس» را ببیند، در آن

عبارات و احساس‌ای خواهد یافت که حس زنده‌بودن در این پنج سال گذشته را یادآور می‌شود. چه مرتبط با ایده وپروسی باشد که نمی‌دانیم چیست، چه رفتارهایی که «کارول» انجام می‌دهد؛ همه بسیار بازتاب‌دهنده حال‌وهوای انسان‌ها در این دوران است. این ایده چگونه با اتفاقات واقعی سال‌های اخیر تغییر کرد؟

سؤال بسیار خوبی است و بخش زیادی از آن به‌لحاظ زمان‌بندی، صرفاً حاصل شانس بوده است. همان‌طور که گفتم از حدود یک‌دهه پیش در حال فکر کردن به آن بودم. زمانی که کووید آمد، یادم است با خودم فکر کردم: «او، لعنتی، همه تصور می‌کنند این درباره کووید است.» نه‌تنها تصور می‌کنند این درباره کووید است، بلکه آن قدر از کووید خسته و بیزار می‌شوند که هیچ‌کس نمی‌خواهد آن را سفارش بدهد. این یک ترس واقعی بود که در تمام سال‌های ۲۰۲۰، ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ با خودم داشتم. خبر خوب و خبر بد برای من این است که من بسیار آهسته کار می‌کنم. انگار ذوب‌شدن یک یخچال را تماشا می‌کنید. زمان می‌برد تا چیزی بنویسم یا ایده‌ای به ذهنم برسد، تا زمانی که ما آماده شروع این پروژه شدیم، کووید تا حدی کنترل شده بود. اگر چه فکر می‌کنم هنوز از گرفتاری‌ها و شرایط دیوانه‌واری که بر همه ما تحمیل کرد، رنج می‌بریم.

❖ خودت ژانر سریال را چه می‌دانی؟ علمی-تخیلی ملایم توصیف‌اش می‌کنی؟

قطعاً علمی-تخیلی محض نیست. اگر چه من سعی کردم فرضیه اصلی‌ا را تا جایی ممکن علمی جلوه بدهم تا از نظر علمی باورپذیر باشد. ولی ما از نظر فنی نیز بسیار کمک گرفتیم. نظر متخصصان رادیو نجوم و نظر مهندسی ژنتیک داشتیم. ولی ...، بله، برایم جالب بود که کمی آن قوه علمی-تخیلی‌ام در پرورنده‌های ایکس را دوباره به کار بگیرم. من حتی پیش از پرورنده‌های ایکس نیز عاشق داستان‌های علمی-تخیلی بودم. زمانی که کودک بودم و در مدرسه ابتدایی درس می‌خواندم، داستان‌هایی درباره ربات‌های غول‌پیکر و سفینه‌های فضایی می‌نوشتم و سفینه می‌ساختم و ماسک هیولا و ماسک فضایی درست می‌کردم. این همیشه چیزی بوده که به‌سمت آن کشیده شده‌ام و اگر ۲۵ سال پیش به من می‌گفتند که بیشتر به‌خاطر نوشتن درام‌های جنایی خشن و داستان‌هایی درباره خریدوفروش مواد مخدر شناخته می‌شوم، که من واقعاً هیچ چیز درباره‌اش نمی‌دانم، می‌گفتم: «دیوانه شده‌ای. من قرار است یک آدم علمیت-تخیلی باشم یا قرار است آدمی باشم که کم‌دی سبک می‌نویسد.» اما می‌دانید، وقتی دنبال شخصیت‌ها و داستان‌ها می‌روید همه‌چیز عوض می‌شود. این یکی، به‌نوعی مجنونم کرد. خوب، من این‌طور شروع نکردم که بگویم حالا نوبت این است که یک سریال علمی-تخیلی دیگری بسازم. از اینکه این داستان چه‌حسی به من می‌داد یا چه فکری در سرم می‌انداخت، خوشم آمد.

❖ خلاصه‌داستان بریکینگ بد در صنعت تلویزیون به یک افسانه تبدیل شده. کنجکاو بودم بدانم آیا شما برای «پلورایس» هم چنین چیزی داشتید؟ چیزی که هنگام توضیح‌دادن برای مدیران اپل‌تی‌وی یا مدیران سونی یا حتی وقتی به‌آدهای مختلف می‌گویند که سریال در باره چیست، به آن ارجاع بدهید. آیا برای این سریال هم چنین خلاصه‌داستانی ساخته‌بودید؟

بله. یک توصیه خوب برای کسانی که این کار را به‌صورت حرفه‌ای انجام می‌دهند این است که همیشه چیزی داشته باشند که به آن «زمینه‌چینی سریع» می‌گویند؛ یعنی یک جمله خیلی کوتاه. یک چکیده از اینکه می‌خواهید سریال درباره چه باشد، یا حداقل، فکر می‌کنید قرار است درباره چه باشد. این چکیده زمانی که کار را شروع می‌کنید و همین‌طور زمانی که می‌خواهید ببینید مردم چه برداشتی از آن خواهند داشت، به کارتان می‌آید. خلاصه‌داستان یک‌خطی «بریکینگ بد» این بود: «می‌خواهیم آقای جیپیس را به صورت زخمی تبدیل کنیم.» با خودم گفتم، باید برای این سریال جدید هم یک‌چیز جذاب پیدا کنم. برای «بهتره با سال تماس بگیری» چنین جمله‌ای نداشتم، حقیقت این است که اصلاً نمی‌دانستم قرار است با آن سریال به کجا برویم. فقط کم‌کم و با آزمون‌وخطا مسیرمان را پیدا کردیم. برای «پلورایس»، آن جمله یک‌خطی این بود: «غمگین‌ترین آدم‌روی زمین تلاش می‌کند دنیا را از خوشبختی نجات بدهد.» و این شد خلاصه‌داستان یک‌خطی سریال.

❖ وقتی ایده سریال «بریکینگ بد» شکل گرفت، قرار بود ماجراهای سریال در ریورساید کالیفرنیا اتفاق بیفتد اما به‌دلیل مالی و اقتصادی، داستان به نیومکزیکو منتقل شد. مردم هنوز وقتی به نیومکزیکو فکر می‌کنند، به‌یاد دنیای دو سریال «بریکینگ بد» و «بهتره با سال تماس بگیری» می‌افتند. «پلورایس» هم در نیومکزیکو فیلم‌برداری شده. آیا این منطقه حس رمانتیکی برای شما دارد که حس کنید به آن مناظر آشنا برگشته‌اید؟ انگار که حالا اینجا زمین خودتان شده باشد؟

نه، هیچ حس مالکیت یا چیزی شبیه به آن در میان نبود. اما من نیومکزیکو را دوست دارم. آلبوکرکی را دوست دارم. صحرا را دوست دارم و فضای اطراف آلبوکرکی را هم واقعاً دوست دارم. با خودم فکر کردم شاید بهتر باشد داستان را در جایی کاملاً متفاوت روایت کنم. وقتی سریال را ببینید، متوجه می‌شوید که واقعاً می‌توانست در هر شهری اتفاق بیفتد. شخصیت اصلی ما، کارول استورکا می‌تواند در هر نقطه‌ای زندگی کند. فکر می‌کردم منطقی‌تر است که شروعی تازه داشته باشم؛ اما تنها دلیل اینکه داستان باز هم در آلبوکرکی رخ می‌دهد این است که ما یک گروه فوق‌العاده آنجا داریم. گروهی که برای من مثل خانواده‌اند و دلم می‌خواست همچنان با آن‌ها کار کنم. موضوع واقعاً همین قدر ساده بود. یک گروه حرفه‌ای و دوست‌داشتنی، چه‌بشت دوربین چه جلوی دوربین داریم و همگی از بهترین افرادی‌اند که تاکنون با آن‌ها کار کرده‌ام. از